

Vol 1- No 2 - 2026
Reseived Date: 2025/12/25
Accept Date: 2026/3/9
PP: 1-17



سال ۱ - شماره ۲ - زمستان ۱۴۰۴
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۱۸
صفحات: ۱-۱۷

بازتعریف جایگاه توسعه در ایران پس از جنگ دوازده روزه

آرزو رحیمی*^۱

چکیده:

جنگ دوازده روزه به عنوان مقطعی سرنوشت ساز، با تغییر شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران، توسعه را محور سیاست گذاری ملی قرار داد. در دوره پساجنگ، بازسازی زیرساخت ها و ارتقای انسجام ملی را اجتناب ناپذیر کرد. پرسش اصلی پژوهش این است که روند توسعه در ایران پس از این جنگ چه ویژگی هایی داشته و ساختار سیاست گذاری کلان چگونه بازتعریف شده است؟ اهمیت موضوع در آن است که توسعه پساجنگ، فراتر از بازسازی فیزیکی، به راهبرد کلان جهت گیری های ملی تبدیل شد. فرضیه پژوهش بر این است که توسعه از برنامه ای بخشی، به ضرورت ملی و رکن امنیت و ثبات سیاسی ارتقا یافته است. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی نشان می دهد که راهبرد چندوجهی مذکور سه کارکرد اصلی برعهده گرفت: نخست، بازسازی زیرساخت های اقتصادی و تقویت ظرفیت های تولیدی؛ دوم، بازآفرینی اجتماعی از طریق ترمیم سرمایه اجتماعی و ارتقای همبستگی؛ و سوم، تحکیم مشروعیت نظام با پیوند زدن مفهوم توسعه به کارآمدی حکمرانی.

واژگان کلیدی: توسعه، ایران معاصر، جنگ دوازده روزه، بازسازی اقتصادی

^۱- دانش آموخته دکتری علوم سیاسی (مسائل ایران)، گروه علوم سیاسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران

مقدمه

جنگ‌ها همواره به‌عنوان نقاط عطف تاریخ، بازاندیشی در مفاهیم و راهبردهای توسعه را ایجاد می‌کنند. در جمهوری اسلامی ایران نیز، «جنگ دوازده روزه» نمونه بارز تاثیر جنگ بر تغییر اولویت‌های توسعه‌ای است. این بحران، علاوه بر تحمیل فشارهای سیاسی و امنیتی بر ساختار حکمرانی، پیامدهای اجتماعی و اقتصادی گسترده‌ای به همراه داشت که نیازمند بازسازی بود. در چنین شرایطی، توسعه از یک سیاست صرفاً اقتصادی فراتر رفت و به ضرورتی ملی برای حفظ مشروعیت سیاسی، انسجام اجتماعی و امنیت ملی تبدیل شد (رحیمی، ۱۴۰۱: ۴۵). مطالعات تطبیقی نشان می‌دهد که چنین تحول مفهومی درک تازه‌ای از توسعه را در بسیاری از کشورها رقم زده است. به عنوان نمونه، در بوسنی پس از جنگ‌های دهه ۱۹۹۰، توسعه نه تنها با بازسازی فیزیکی شهرها معنا پیدا کرد، بلکه به‌عنوان راهبردی برای آشتی ملی و ترمیم شکاف‌های قومی تعریف شد (Chandler, 2000). جمهوری اسلامی ایران نیز پس از جنگ دوازده روزه با شرایط جدیدی مواجه است؛ شرایطی که در آن مفهوم توسعه تغییر کرده و به عاملی برای تثبیت نظم سیاسی و پاسخ به مطالبات اجتماعی بدل شده است.

از این منظر، بررسی روند توسعه ایران پس از «جنگ دوازده روزه» دو اهمیت بنیادین دارد: نخست در سطح نظری، به درک پیوند توسعه و امنیت کمک کرده و نشان می‌دهد چگونه مفهومی ماهیتاً اقتصادی، پس از تجربه جنگ به مقوله‌ای سیاسی-امنیتی ارتقا می‌یابد. دوم در سطح عملی، برای سیاست‌گذاران روشن می‌سازد که توسعه در چنین شرایطی نه یک انتخاب، بلکه ضرورتی حیاتی است. شواهد سیاست‌گذاری پسا جنگ نیز نشان می‌دهد گفتمان توسعه چنان با امنیت ملی گره خورده که دولت‌ها می‌کوشند از طریق بازسازی اقتصادی و پروژه‌های اجتماعی، مشروعیت خود را تثبیت کنند (عابدی، ۱۴۰۰: ۳۴). تجربه افغانستان پس از سقوط طالبان نیز موید این مساله است؛ جایی که توسعه به‌عنوان ابزار بازسازی مشروعیت دولت مرکزی تعریف شد، اما ضعف نهادی و وابستگی بیش از حد به کمک‌های خارجی مانع تحقق پایدار آن گردید (Suhrke, 2011: 70). از این رو، بررسی وضعیت جمهوری اسلامی ایران در این بستر مقایسه‌ای می‌تواند تصویری روشن‌تر از جایگاه و روند توسعه پس از جنگ دوازده روزه ارائه دهد و نشان دهد که چگونه توسعه در جمهوری اسلامی ایران، مشابه با دیگر کشورها، در عین شباهت‌ها واجد ویژگی‌های بومی و مختص به ساختار سیاسی و اجتماعی کشور است.

یکی از ابعاد اساسی توسعه پسا جنگ در ایران، پیوند آن با انسجام و بازسازی سرمایه اجتماعی است. جامعه ایران پس از «جنگ دوازده روزه» با پیامدهای روانی، مهاجرت‌های داخلی و افزایش انتظارات عمومی برای عدالت و رفاه روبه‌رو شد؛ از این رو، توسعه به ابزاری برای کاهش شکاف‌ها و بازیابی اعتماد عمومی بدل گردید. تجارب جهانی نیز مؤید این امر است؛ چنان که در رواندای پس از نسل‌کشی دهه ۱۹۹۰، دولت با سرمایه‌گذاری گسترده در آموزش و نهادهای اجتماعی، توسعه را به محور آشتی ملی تبدیل کرد (Uvin, 2001: 38). به طور مشابه، در بوسنی نیز برنامه‌های توسعه اجتماعی برای بازگرداندن اعتماد میان گروه‌های قومی در مرکز سیاست‌گذاری قرار گرفت. جمهوری اسلامی ایران نیز پس از جنگ دوازده روزه نیازمند آن است که توسعه را نه صرفاً پروژه‌ای عمرانی، بلکه راهبردی اجتماعی برای کاهش تنش‌ها و بازسازی سرمایه اجتماعی درک کند.

توسعه پساجنگ در جمهوری اسلامی ایران، پیوند تنگاتنگی با امنیت ملی یافته و در گفتمان سیاست‌گذاری رسمی، به‌مثابه بخشی از امنیت ملی بازتعریف شده است. این رویکرد پس از «جنگ دوازده‌روزه» مشهود بود؛ جایی که پروژه‌های بزرگ و طرح‌های رفاهی، افزون‌بر بازسازی اقتصادی، ابزاری برای نمایش کارآمدی دولت و تقویت انسجام ملی به شمار می‌رفتند. تجربه عراق پس از سال ۲۰۰۳ نیز نشان می‌دهد نادیده گرفتن این پیوند زمینه‌ساز بی‌ثباتی است؛ چنان‌که برنامه‌های گسترده بازسازی فیزیکی در این کشور، به‌دلیل ضعف نهادهای امنیتی و فقدان اعتماد اجتماعی، به ثبات پایدار نینجامید (Dodge, 2012:60). جمهوری اسلامی ایران درسی مهم از این تجربه می‌گیرد؛ توسعه پساجنگ تنها در صورتی می‌تواند پایدار باشد که با امنیت و انسجام اجتماعی پیوند بخورد.

در مجموع می‌توان گفت که توسعه در جمهوری اسلامی ایران پس از جنگ دوازده روزه از سطح یک برنامه بخشی فراتر رفته و به ضرورتی ملی تبدیل شده است که ابعاد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را در بر می‌گیرد. این شرایط مشابه با بسیاری از کشورهایی است که پس از جنگ به دنبال بازسازی بوده‌اند، اما ویژگی‌های خاص ساختار سیاسی و اجتماعی جمهوری اسلامی ایران به این روند رنگ و بوی بومی داده است. بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش آن است که روند توسعه در جمهوری اسلامی ایران پس از جنگ دوازده‌روزه چه ویژگی‌هایی داشته و جایگاه آن در سیاست‌گذاری کلان چگونه بازتعریف شده است و فرضیه برای این مبنا است که توسعه در جمهوری اسلامی ایران پس از جنگ دوازده‌روزه نه یک انتخاب، بلکه ضرورتی حیاتی بوده است که به‌عنوان رکن اصلی امنیت و ثبات سیاسی کشور تثبیت شده است. بررسی این موضوع می‌تواند هم در غنای ادبیات نظری توسعه پساجنگ سهم داشته باشد و هم به سیاست‌گذاران ایرانی کمک کند تا راهبردهای توسعه‌ای موثری را در شرایط مشابه آینده طراحی نماید.

پیشینه تحقیق

مرور ادبیات و پژوهش‌های پیشین، بخش اساسی در هر مطالعه علمی محسوب می‌شود؛ زیرا نشان می‌دهد که موضوع پژوهش در چه بستری از مطالعات و نظریه‌ها قرار گرفته و چه خلاءهایی وجود دارد که پژوهش حاضر می‌تواند آن‌ها را پر کند. در زمینه توسعه و بازسازی پس از جنگ، به ویژه در جمهوری اسلامی ایران، پژوهش‌های گوناگونی صورت گرفته است؛ با این حال، بررسی‌ها آشکار می‌سازد که هنوز ابعاد چند بعدی توسعه در جمهوری اسلامی ایران پس از جنگ دوازده‌روزه به‌طور مشخص مورد مطالعه قرار نگرفته است. یکی از حوزه‌های پررنگ در مطالعات داخلی، بررسی تجربه بازسازی و توسعه پس از جنگ ایران و عراق (۱۳۵۹-۱۳۶۷) بوده است. احمدی در کتاب بازسازی پس از جنگ در ایران (۱۳۹۰)، نشان داد که تمرکز اصلی سیاست‌گذاری در دهه ۱۳۶۰ بر بازسازی فیزیکی زیرساخت‌ها بوده است و ابعاد اجتماعی و نهادی توسعه کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. این یافته با پژوهش کاظمی و همکاران (۱۳۹۵) که در مقاله‌ای در فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی جمهوری اسلامی ایران منتشر شد، هم‌راستا است؛ آن‌ها بر این باور بودند که سرمایه‌گذاری سنگین در بخش‌های عمرانی بدون اصلاح ساختار نهادی، پایداری توسعه را تضعیف کرد.

از سوی دیگر، پژوهش‌های داخلی در سال‌های اخیر بیشتر به ابعاد اجتماعی و نهادی توسعه توجه کرده‌اند. اکبری (۱۴۰۱) در کتاب سرمایه اجتماعی و تاب‌آوری در جوامع محلی ایران نشان داد که پس از بحران‌ها، سطح اعتماد عمومی و مشارکت اجتماعی نقش تعیین‌کننده در بازسازی ایفا می‌کند. یافته‌های او موید این بود که بدون توجه به بازسازی

اعتماد میان دولت و مردم، برنامه های توسعه ای به نتایج پایدار نمی‌رسند. مشابه این رویکرد، حاجیانی (۱۴۰۰) در اثر خود با عنوان حکمرانی و توسعه در ایران معاصر بر این نکته تاکید کرد ضعف در شفافیت مالی و هماهنگی نهادی، مانعی عمده در مسیر توسعه پایدار کشور است.

همچنین در حوزه عدالت فضایی و توسعه منطقه‌ای، پژوهش‌های متعددی صورت گرفته است. یاسوری (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان راهبرد توسعه منطقه‌ای در ایران نشان داد که تمرکز منابع در کلان‌شهرها موجب افزایش نابرابری‌های استانی شده و ضرورت دارد سیاست‌گذاری به سمت مدل‌های استان‌محور حرکت کند. این یافته‌ها بعدها در سند ملی آمایش سرزمین (سازمان برنامه و بودجه، ۱۴۰۰) نیز بازتاب یافت و به سیاستی کلیدی برای توزیع متوازن جمعیت و فعالیت‌های اقتصادی بدل شد.

پژوهش‌های نهادی مانند گزارش‌های مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی نیز در سال‌های اخیر بر ابعاد اجتماعی و انسانی متمرکز بوده‌اند. برای نمونه، گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس (۱۴۰۲) درباره فقر آموزشی نشان داد که نابرابری‌های آموزشی در جمهوری اسلامی ایران نه تنها پیامدهای اجتماعی دارد بلکه به‌طور مستقیم بر توسعه اقتصادی و ظرفیت انسانی کشور اثر می‌گذارد. این گزارش اهمیت توجه به سرمایه انسانی را در کنار بازسازی کالبدی برجسته کرد. در ادبیات بین‌المللی، منابع متعددی درباره بازسازی و توسعه پساجنگ وجود دارد. برای نمونه، باراکات (۲۰۰۵) در کتاب *After the Conflict: Reconstruction and Development in the Aftermath of War* با مطالعه تجربه کشورهای چون بوسنی، لبنان و کویت نشان داد که بازسازی پساجنگ فراتر از بازسازی کالبدی است و بدون اصلاحات نهادی و اجتماعی پایدار نخواهد بود. این یافته‌ها با موضوع پژوهش حاضر همخوان است، زیرا نشان می‌دهد توسعه پساجنگ نیازمند نگاهی چند بعدی است.

همچنین تاجبخش (۲۰۰۹) در مقاله‌ای با عنوان *Human Security in International Context* بر اهمیت مفهوم امنیت انسانی تاکید کرده است. او توضیح می‌دهد که توسعه پساجنگ زمانی پایدار است که آزادی‌ها و نیازهای اساسی مردم تضمین شود و آسیب‌پذیری انسانی کاهش یابد. این نگاه نیز برای پژوهش حاضر اهمیت دارد، چرا که نشان می‌دهد توسعه در جمهوری اسلامی ایران پس از جنگ دوازده‌روزه نمی‌تواند صرفاً اقتصادی باشد، بلکه باید ابعاد اجتماعی و انسانی را نیز در بر گیرد.

علاوه بر این، حکیمیان (۲۰۲۲) در مقاله *Iran's Development Dilemmas in the Post-Conflict Era* به‌طور خاص به چالش‌های جمهوری اسلامی ایران پرداخته است. او استدلال می‌کند که ایران در شرایط پسماندازی با دوگانگی دشوار روبروست: از یک سو نیاز به استقلال نهادی دارد و از سوی دیگر برای توسعه پایدار ناگزیر از تعاملات منطقه‌ای و بین‌المللی است. این مقاله اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا مستقیماً به وضعیت جمهوری اسلامی ایران پرداخته و چارچوبی تطبیقی برای تحلیل یافته‌های پژوهش حاضر است.

براساس مرور پیشینه، می‌توان گفت که پژوهش‌های داخلی بیشتر بر تجربه بازسازی پس از جنگ ایران و عراق و همچنین ابعاد اجتماعی- نهادی توسعه تمرکز کرده‌اند؛ در حالی که پژوهش‌های خارجی نیز درس‌آموخته‌های مهمی از دیگر کشورها و چارچوب‌های نظری در اختیار قرار داده‌اند. با این حال، خلاء آشکار این است که موضوع توسعه جمهوری

اسلامی ایران پس از جنگ دوازده روزه هنوز بررسی نشده است. پژوهش حاضر با تمرکز بر این خلا، می‌کوشد تصویری جامع از روند و جایگاه توسعه در ایران معاصر ارائه دهد و نشان دهد که چگونه اقتصاد، اجتماع و حکمرانی در این دوره حساس در هم تنیده‌اند. (لازم است بیان شود که این مقاله قبل از دی ماه سال ۱۴۰۴ نوشته شده است)

چارچوب نظری

توسعه به عنوان مفهومی بنیادین در علوم اجتماعی و سیاسی، همواره کانون مناقشه و بازاندیشی نظری بوده است. با این حال، تجربه جوامع پساجنگ نشان می‌دهد که توسعه در چنین شرایطی نه صرفاً سیاستی اقتصادی، بلکه ضرورتی حیاتی برای بازسازی نظم اجتماعی، باز آفرینی مشروعیت سیاسی و تضمین امنیت ملی به شمار می‌رود (رحیمی، ۱۴۰۱: ۴۴). تجربه کشورهای بوسنی و هرزگوین پس از جنگ داخلی دهه ۱۹۹۰ و عراق پس از ۲۰۰۳ نشان می‌دهد محدود کردن توسعه پساجنگ به بازسازی زیرساخت‌ها می‌تواند به بحران‌های سیاسی و اجتماعی منجر شود (قدرتی، ۱۳۹۷). در مقایسه با کشورهای چوچون لبنان و افغانستان، جمهوری اسلامی ایران تلاش کرده با استفاده از ظرفیت‌های نهادی خود از وابستگی مالی و نهادی به بازیگران خارجی جلوگیری کرده و روند بازسازی را بر ظرفیت بازیگران داخلی استوار سازد (حیدری، ۱۴۰۲: ۱۵۲). در جمهوری اسلامی ایران نیز جنگ دوازده روزه این ضرورت را آشکار کرد توسعه باید به عنوان یک راهبرد چند وجهی در متن سیاست‌گذاری کلان قرار گیرد. از این منظر، چارچوب نظری این پژوهش بر دو دسته ادبیات متکی است؛ نخست، نظریه‌های بین‌المللی توسعه و امنیت که به طور کلی روندها و الگوهای جوامع پساجنگ را توضیح می‌دهند؛ دوم، دیدگاه‌های بومی و داخلی که توسعه در جمهوری اسلامی ایران را در پیوند با ساختار سیاسی و اجتماعی خاص کشور مورد مطالعه قرار داده‌اند.

در ادبیات بین‌المللی توسعه عمدتاً براساس سه مکتب فکری مهم سامان یافته است؛ نخست، نظریه نوسازی که توسعه را فرایندی خطی و تکاملی از سنت به مدرنیته می‌داند. (Rostow, 1960: 23) دوم، نظریه‌های وابستگی که توسعه نیافتگی را نتیجه ساختارهای مرکز - پیرامون و وابستگی به اقتصاد جهانی می‌شمارد (Dos Santos, 1970: 57)؛ و سوم، نظریه امنیت انسانی که توسعه را بخشی از امنیت فراگیر تعریف کرده و بر ابعاد انسانی، اجتماعی و فرهنگی آن تأکید می‌گذارد. (UNDP, 1994) این سه رویکرد، هر چند با هم تفاوت دارند، اما در ادبیات جهانی پساجنگ حضوری پررنگ دارند و ابزار مفیدی برای تحلیل روند توسعه در ایران پس از جنگ دوازده روزه به دست می‌دهند.

در کنار ادبیات بین‌المللی، ادبیات بومی ایران نیز اهمیت ویژه‌ای دارد. پژوهش‌های داخلی طی دهه‌های اخیر نشان داده‌اند که توسعه در جمهوری اسلامی ایران همواره در پیوند با امنیت و مشروعیت سیاسی تعریف شده است. (موسوی، ۱۳۹۷: ۶۱) در واقع، تجربه تاریخی جمهوری اسلامی ایران از جنگ با عراق تا جنگ دوازده روزه گواهی می‌دهد که توسعه نه فقط یک پروژه اقتصادی، بلکه بخشی از گفتمان امنیت ملی بوده است. بر این اساس، چارچوب نظری این پژوهش در دو بخش تنظیم شده است؛ نخست مرور و تحلیل نظریه‌های کلیدی در ادبیات بین‌المللی توسعه و امنیت (نظریه نوسازی، نظریه وابستگی و نظریه امنیت انسانی) و سپس بررسی دیدگاه‌های بومی و ملی جمهوری اسلامی ایران درباره پیوند میان توسعه، امنیت و مشروعیت سیاسی.

نظریه نوسازی^۱

نظریه نوسازی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی به‌عنوان جریانی غالب در علوم اجتماعی و مطالعات توسعه مطرح شد. این نظریه در بستر جنگ سرد شکل گرفت؛ زمانی که ایالات متحده و متحدانش می‌کوشیدند مدل توسعه سرمایه‌داری را در برابر مدل سوسیالیستی برجسته سازند. بنیان فکری این رویکرد بر این پیش‌فرض استوار است که جوامع در مسیری تکاملی و مشابه حرکت می‌کنند و توسعه، روندی خطی و جهانی برای گذر از سنت به مدرنیته است. والت روستو^۲ از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این حوزه است که در کتاب مشهور خود، «مراحل رشد اقتصادی: یک مانیفست غیرکمونیکستی» (Rostow, 1960: 21) پنج مرحله رشد را برمی‌شمرد: ۱- جامعه سنتی ۲- شرایط اولیه برای جهش ۳- جهش اقتصادی ۴- حرکت به سوی بلوغ و ۵- مصرف انبوه. براساس دیدگاه او، توسعه هنگامی رخ می‌دهد که یک جامعه بتواند از مرحله سنتی عبور کرده و با بسیج منابع، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و شکل‌گیری نهادهای مدرن، به مرحله جهش وارد شود. پس از آن، جامعه با بلوغ صنعتی و تکنولوژیک به مرحله مصرف انبوه می‌رسد که با رفاه گسترده و ارتقای سطح زندگی همراه است. این نظریه در دهه‌های نخست بسیار تأثیرگذار بود و به عنوان الگوی سیاست‌گذاری در بسیاری از کشورهای در حال توسعه به کار رفت. برای نمونه، برنامه‌های توسعه در آمریکای لاتین و آسیا تحت تأثیر همین الگو طراحی شدند (So, 1990: 73) با این حال، این نظریه خیلی زود با نقدهای جدی رو به رو شد: نخست آنکه، این مدل بیش از حد تک خطی و غرب محور است و فرض می‌کند همه کشورها باید مسیر مشابه غرب را طی کنند. دوم آنکه، عوامل ساختاری و بیرونی مانند استعمار، وابستگی یا فشارهای نظام بین الملل را نادیده می‌گیرد. سوم آنکه، تمرکز بیش از حد آن بر شاخص‌های اقتصادی، ابعاد فرهنگی، اجتماعی و سیاسی توسعه را کم رنگ می‌سازد (Huntington, 1968: 102) با وجود این نقدها، نظریه نوسازی همچنان برای تحلیل برخی ابعاد توسعه پساجنگ کاربرد دارد. برای مثال، روستو معتقد بود جنگ‌ها و بحران‌ها می‌توانند فرصت‌هایی برای جهش اقتصادی فراهم آورند، چراکه دولت‌ها را به بسیج منابع و نوسازی زیرساخت‌ها وامی‌دارند. این ایده در بسیاری از کشورها تأیید شده است؛ مانند آلمان و ژاپن پس از جنگ جهانی دوم که توانستند با بازسازی سریع، مسیر جهش اقتصادی را بپیمایند (Trips, 1981: 60)

در جمهوری اسلامی ایران نیز تجربه تاریخی نشان می‌دهد که بحران‌ها به‌ویژه جنگ‌ها موجب بسیج ملی و تمرکز بر بازسازی شده‌اند. پس از جنگ ایران و عراق، برنامه‌های توسعه کشور تا حد زیادی بر بازسازی زیرساخت‌ها و حرکت به سوی صنعتی شدن متمرکز بود. (موسوی، ۱۳۹۷: ۲۰۰) درباره «جنگ دوازده روزه» نیز می‌توان استدلال کرد که شرایط پساجنگ، فرصتی برای بازاندیشی در اولویت‌ها و ورود به مرحله ای تازه از توسعه فراهم کرده است. با این حال، همان‌گونه که منتقدان نظریه نوسازی تأکید کرده اند، ایران نمی‌تواند صرفاً با الگوبرداری از مسیرهای غربی به توسعه برسد، بلکه باید ظرفیت‌های بومی، نهادهای سیاسی خاص و شرایط منطقه ای خود را در نظر بگیرد (قاسمی، ۱۳۹۹).

^۱ Modernization Theory^۲ Walt Rostow

۱۰۶) به عبارت دیگر، چارچوب نوسازی زمانی می‌تواند برای تحلیل جمهوری اسلامی ایران مفید باشد که به صورت انتقادی و تطبیقی به کار رود، نه به عنوان یک نسخه تجویزی صرف.

نظریه وابستگی^۱

نظریه وابستگی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی در واکنش به خوش‌بینی‌های نظریه نوسازی شکل گرفت. طرفداران این دیدگاه استدلال کردند که توسعه‌نیافتگی کشورهای جنوب، نه ناشی از ضعف‌های درونی یا فقدان نهادهای مدرن، بلکه نتیجه مستقیم روابط نابرابر در نظام سرمایه‌داری جهانی است. بر اساس این رویکرد، جهان به دو بخش مرکز و پیرامون^۲ تقسیم می‌شود؛ کشورهای صنعتی و سرمایه‌دار در مرکز و کشورهای در حال توسعه در پیرامون قرار دارند. توسعه در مرکز همواره با بهره‌کشی از پیرامون ممکن می‌شود و بنابراین، توسعه‌نیافتگی کشورهای پیرامونی نه یک مرحله گذار، بلکه وضعیتی ساختاری و دائمی است. (Dos Santos, 1970:12) برخی از مهم‌ترین اندیشمندان وابستگی مانند آندره گوندر فرانک^۳، دوس سانتوس^۴ و امانوئل والرشتاین^۵، تأکید داشتند که ادغام کشورهای پیرامونی در اقتصاد جهانی به معنای وابستگی بیشتر و استمرار توسعه‌نیافتگی است. فرانک (۱۹۶۷) با طرح مفهوم «توسعه‌نیافتگی»^۶، نشان داد که چگونه رشد کشورهای مرکز بر پایه تخریب و استخراج منابع کشورهای پیرامونی بنا شده است. والرشتاین نیز با نظریه «نظام جهانی»^۷، سلسله‌مراتب «مرکز-نیمه‌پیرامون-پیرامون» را مطرح کرد که در آن، جایگاه کشورها در تقسیم کار جهانی، تعیین‌کننده مسیر توسعه آن‌هاست. این نظریه به‌ویژه در آمریکای لاتین نفوذ گسترده‌ای یافت و بسیاری از دولت‌ها را به اتخاذ سیاست‌های جایگزینی واردات، تمرکز بر ظرفیت‌های داخلی و قطع وابستگی به اقتصاد جهانی ترغیب کرد. هرچند در عمل، برخی از این سیاست‌ها با مشکلاتی مانند ناکارآمدی، فساد و انزوای همراه بودند، اما این نظریه همچنان یکی از مهم‌ترین چارچوب‌ها برای تحلیل توسعه در جهان جنوب باقی مانده است (Kay, 1989:95).

در جمهوری اسلامی ایران نیز می‌توان ردپای بزرگ نظریه وابستگی را مشاهده کرد. تجربه تاریخی نشان داده است که فشارهای اجتماعی، تحریم‌ها و وابستگی به درآمدهای نفتی همواره بر مسیر توسعه کشور تأثیر گذاشته‌اند. پژوهشگران بسیاری تأکید کرده‌اند که یکی از مهم‌ترین چالش‌های توسعه در جمهوری اسلامی ایران، وابستگی ساختاری به اقتصاد جهانی، به‌ویژه در بخش انرژی است. «جنگ دوازده‌روزه» بار دیگر آشکار کرد که در شرایط بحران، اتکال بیش از حد به اقتصاد جهانی و آسیب‌پذیری در برابر فشارهای بیرونی، می‌تواند روند توسعه را متوقف یا منحرف کند. از منظر نظریه وابستگی، راه برون‌رفت از این وضعیت، تمرکز بر توسعه بومی و کاهش وابستگی به اقتصاد جهانی است. این همان رویکردی است که پس از جنگ ایران و عراق نیز در جمهوری اسلامی ایران تجربه شد؛ دولت با سیاست‌های درون‌زا تلاش کرد ظرفیت‌های داخلی را بسیج کند و بازسازی اقتصادی را پیش

^۱ Dependency Theory

^۲ Core and Periphery

^۳ Andre Gunder Frank

^۴ Theotonio dos Santos

^۵ Immanuel Wallerstein

^۶ Underdevelopment

^۷ World-Systems Theory

ببرد (موسوی، ۱۳۹۷: ۱۱). در دوره پس از جنگ دوازده روزه نیز همین منطق می‌تواند راهنما باشد؛ توسعه باید بر پایه منابع و توانایی‌های ملی استوار شود و تعامل با اقتصاد جهانی به گونه‌ای مدیریت شود که به وابستگی بیشتر منجر شود. با این حال، نظریه وابستگی نیز محدودیت‌هایی دارد. منتقدان می‌گویند این نظریه بیش از حد بر عوامل خارجی تاکید می‌کند و ظرفیت‌های داخلی کشورها را نادیده می‌گیرد. (Cardoso, 1997: 95) در جمهوری اسلامی ایران نیز روشن است که عوامل درونی مانند ضعف نهادی، فساد و ناکارآمدی سیاست‌گذاری نقش مهمی در ناکامی‌های توسعه داشته‌اند. بنابراین، استفاده از این نظریه می‌بایست به صورت انتقادی باشد؛ در حالی که به نقش فشارهای خارجی و ساختار جهانی توجه می‌شود نباید از موانع داخلی نیز غفلت شود.

نظریه امنیت انسانی^۱

این نظریه در دهه‌های پایانی قرن بیستم و به ویژه پس از انتشار گزارش توسعه انسانی برنامه توسعه سازمان ملل متحد^۲ در سال ۱۹۹۴ مطرح شد و نقطه عطفی در تحول مفهوم امنیت به شمار می‌آید. این نظریه بر این اساس شکل گرفت که امنیت دیگر صرفاً معادل نبود جنگ یا تهدید نظامی نیست، بلکه باید تمامی ابعاد تهدیدکننده زندگی انسان را در برگیرد؛ از فقر و بیکاری گرفته تا بیماری، بی‌عدالتی اجتماعی و تخریب محیط زیست (NUDP, 1994) برخلاف رویکردهای سنتی که امنیت را محدود به قدرت نظامی و ثبات سیاسی می‌دانند، رویکرد «امنیت انسانی» با الهام از مفهوم «توانمندی‌های انسانی» آمارتیا سن، توسعه را در پیوند با آزادی‌های اساسی و کاهش آسیب‌پذیری‌ها تعریف می‌کند. در این چارچوب، توسعه صرفاً ابزاری برای رشد اقتصادی نیست، بلکه لازمه صیانت از کرامت انسانی و دفع تهدیدهای چندلایه است. این رویکرد در ایران نیز، به ویژه در تحلیل شرایط پساجنگ، مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است؛ چراکه نشان می‌دهد تهدیدها به عرصه نظامی محدود نبوده و در پیامدهای اجتماعی-اقتصادی جنگ امتداد می‌یابند (رحمانی، ۱۳۹۸: ۲۹).

امنیت انسانی بر هفت بعد کلیدی استوار است؛ امنیت اقتصادی، غذا، بهداشتی، زیست محیطی، فردی، اجتماعی و سیاسی. (UNDP, 1994) این ابعاد به خوبی نشان می‌دهند که توسعه پایدار نمی‌تواند از امنیت جدا باشد و امنیت نیز بدون توسعه انسانی فراگیر معنا پیدا نمی‌کند. پژوهشگران ایرانی نیز با تاکید بر همین ابعاد نشان داده‌اند که در تجربه جمهوری اسلامی ایران، جنگ نه تنها موجب تضعیف زیرساخت‌ها می‌شود بلکه نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی را تعمیق کرده و انسجام ملی را با چالش روبه‌رو می‌کند. (موسوی، ۱۳۹۷: ۴۰۰) از این منظر، بازسازی پساجنگ نه صرفاً نوسازی کالبدی، بلکه بازسازی اجتماعی و انسانی است که می‌تواند تهدیدها را کاهش دهد و ظرفیت‌های ملی را در مسیر توسعه به کار گیرد.

با وجود مزایای این رویکرد، نظریه امنیت انسانی با نقدهایی نیز روبه‌رو بوده است. برخی آن را بیش از حد گسترده و مبهم می‌دانند، زیرا تقریباً همه حوزه‌های زندگی را شامل می‌شود و همین گستردگی باعث دشواری در سیاست‌گذاری عملی می‌گردد. با این حال، در شرایطی چون جمهوری اسلامی ایران پس از «جنگ دوازده روزه»، این چارچوب نظری

^۱ Human Security Theory

^۲ United Nations Development Programme (UNDP)

به خوبی قادر است ابعاد مختلف تهدیدها و نیازهای توسعه را توضیح دهد؛ چراکه همان گونه که پژوهشگران داخلی یادآور شده اند، توسعه در چنین موقعیت هایی بیش از آنکه پروژه های اقتصادی باشد، ضرورتی برای بازتولید امنیت اجتماعی و سیاسی است (فاضلی، ۱۳۹۵: ۵۴) در نتیجه، نظریه امنیت انسانی ابزار مناسبی برای درک این واقعیت فراهم می کند که توسعه پساجنگ تنها زمانی می تواند پایدار باشد که همزمان با بازسازی زیرساخت های اقتصادی، به تقویت سرمایه اجتماعی، ارتقای عدالت و تضمین حقوق اساسی شهروندان نیز پرداخته شود.

دیدگاه ها و رویکردهای بومی در ایران

در ادبیات بومی ایران، مفهوم توسعه همواره پیوندی ناگسستنی با امنیت و مشروعیت سیاسی داشته است. تجربه های تاریخی کشور، از جنگ هشت ساله ایران و عراق تا منازعات کوتاه مدتی چون «جنگ دوازده روزه»، نشان می دهد سیاست گذاری توسعه را نمی توان جدا از ملاحظات امنیت ملی و انسجام اجتماعی درک کرد (رحیمی، ۱۳۹۷: ۱). در این چارچوب، توسعه نه تنها ابزاری برای بازسازی اقتصادی بلکه ضرورتی برای باز تولید قدرت سیاسی و تقویت سرمایه اجتماعی در نظر گرفته می شود. به ویژه پس از پایان دادن به جنگ ها، دولت ها همواره توسعه را به منزله بخشی از راهبرد کلان امنیت ملی باز تعریف کرده اند. (موسوی، ۱۳۹۷: ۴۹) برخی اندیشمندان ایرانی مانند کاتوزیان (۱۳۸۰) با تأکید بر ویژگی های تاریخی دولت در ایران، معتقدند الگوهای توسعه در کشور همواره با ساخت قدرت و شیوه های حکمرانی پیوند خورده است. از این رو، توسعه را نمی توان صرفاً در ابعاد اقتصادی یا فنی تحلیل کرد، بلکه باید آن را فرایندی سیاسی-اجتماعی دانست که مشروعیت و انسجام ملی را بازتاب می دهد. در همین راستا، پژوهش های جدیدتر نشان می دهد بازسازی پساجنگ در ایران، بیش از هر چیز با تلاش برای باز تعریف رابطه دولت و جامعه همراه بوده است (فاضلی، ۱۳۹۵: ۱۰۴)

علاوه بر این، در ادبیات امنیتی جمهوری اسلامی ایران، توسعه به عنوان یکی از ارکان امنیت پایدار معرفی شده است؛ مفهومی که بیان می کند بدون توسعه اجتماعی و اقتصادی نمی توان ثبات سیاسی را تضمین کرد. (رحمانی، ۱۳۹۸: ۶۰) تجربه جمهوری اسلامی ایران در دهه های اخیر نشان می دهد بحران های اقتصادی و اجتماعی می توانند به اندازه تهدیدهای نظامی، امنیت ملی را تضعیف کنند. از این رو، در گفتمان سیاست گذاری کشور، توسعه به مثابه ضرورتی امنیتی درک می شود؛ رویکردی که موجب شده در برنامه های توسعه پنج ساله، همواره پیوند تنگاتنگی میان شاخص های اقتصادی، عدالت اجتماعی و انسجام ملی برقرار باشد (سعیدی، ۱۳۹۶: ۵۳). در سطح تطبیقی، جمهوری اسلامی ایران برخلاف برخی کشورهای جنگ زده که صرفاً به بازسازی فیزیکی زیر ساخت ها اکتفا می کنند، رویکردی جامع تر اتخاذ کرده است. این رویکرد متأثر از تجربه های بومی و نیازهای جامعه ایرانی، توسعه را نه تنها در قالب رشد اقتصادی، بلکه در چارچوب تقویت سرمایه اجتماعی، عدالت اجتماعی و مشارکت سیاسی تعریف می کند. از این رو، چارچوب نظری «امنیت-توسعه»^۱ در ایران جایگاه ویژه ای در ادبیات بومی یافته و مبنای مناسبی برای تحلیل روندهای پس از جنگ دوازده روزه فراهم می آورد (موسوی، ۱۴۰۰: ۷۹).

¹ Security-Development Nexus

با وجود گستردگی ادبیات نظری و مفهومی می‌توان گفت که جنگ، به عنوان یک وضعیت بحرانی، ظرفیت بازتعریف موقت پایدار رابطه دولت و ملت را داراست. نظریه‌های کلاسیک و معاصر جامعه‌شناسی سیاسی نشان می‌دهند که جنگ می‌تواند در کوتاه مدت به بسیج ملی و تقویت همبستگی سیاسی بیانجامد، اما تداوم این وضعیت به عواملی چون مشروعیت سیاسی، سرمایه اجتماعی و کارآمدی عملکرد دولت وابسته است. از این منظر، جنگ نه صرفاً ابزاری برای افزایش اقتدار دولت، بلکه شاخصی برای ارزیابی کیفیت پیوند دولت و ملت نیز محسوب می‌شود.

روش‌شناسی پژوهش

روش‌شناسی پژوهش حاضر مبتنی بر رویکردی ترکیبی است که تلاش دارد با بهره‌گیری هم‌زمان از روش‌های کیفی و کمی، تصویری جامع‌تر و دقیق‌تر از روند توسعه در جمهوری اسلامی ایران پس از جنگ دوازده‌روزه ارائه دهد. در ادبیات روش‌شناسی علوم اجتماعی، تأکید بر ترکیب رویکردها به منظور غنای داده‌ها و افزایش اعتبار یافته‌ها سابقه‌ای جدی دارد. (سرمدی، بازرگان و حجازی، ۱۳۹۳: ۴۰) اتکای صرف به روش‌های کمی، علی‌رغم امکان تعمیم‌پذیری نتایج، غالباً از تبیین عمیق پدیده‌ها باز می‌ماند. در مقابل، روش‌های کیفی نیز با وجود ظرفیت بالا در تحلیل زمینه‌های اجتماعی-فرهنگی، با محدودیت تعمیم‌پذیری مواجه‌اند. (دلاور، ۱۳۹۶: ۳۶) بدین ترتیب، رویکرد ترکیبی می‌تواند هم نقاط قوت دو روش را در کنار یکدیگر قرار دهد و هم ضعف‌های هر یک را تا حدی جبران کند.

بخش کیفی پژوهش بر «تحلیل اسنادی» و «تحلیل گفتمان سیاسی» استوار است. تحلیل اسنادی شامل بررسی اسناد بالا دستی، برنامه‌های توسعه پس از جنگ دوازده‌روزه و مواضع رسمی مقامات، جهت فهم جهتگیری‌های کلان سیاسی است. تحلیل گفتمان نیز به منظور واکاوی نحوه بازنمایی «توسعه» در گفتار سیاست‌گذاران و پیوند آن با مقوله‌های امنیت و مشروعیت سیاسی کار بست می‌یابد. (حافظ‌نیا، ۱۴۰۰: ۲۴۹) در تکمیل این بخش، مصاحبه‌های نیمه ساختار یافته‌ای با ۱۵ تن از خبرگان (دانشگاهیان، مدیران دولتی و تحلیل‌گران توسعه و امنیت) انجام می‌شود. نظر به اینکه هدف پژوهش، دستیابی به فهمی عمیق و تخصصی از جایگاه توسعه در دوره پساجنگ است و نه تعمیم آماری، انتخاب مشارکت کنندگان بر پایه «نمونه‌گیری هدفمند» صورت می‌گیرد (خاکی، ۱۳۹۸: ۲۰۶). در بخش کمی پژوهش، داده‌های آماری مربوط به شاخص‌های کلان اقتصادی و اجتماعی کشور در دوره پس از جنگ دوازده‌روزه گردآوری و تحلیل می‌شود. این شاخص‌ها شامل نرخ رشد تولید ناخالص داخلی، میزان سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، نرخ بیکاری، شاخص‌های انسجام اجتماعی هستند که از منابع رسمی مانند مرکز آمار ایران و بانک مرکزی استخراج خواهند شد. تحلیل داده‌ها به صورت توصیفی - مقایسه‌ای انجام می‌شود تا تغییرات مهم در وضعیت توسعه پیش و پس از جنگ آشکار گردد.

در بخش کمی نیز داده‌ها از منابع رسمی و معتبر انتخاب شده‌اند و برای کاهش خطاهای احتمالی، شاخص‌ها طی چند دوره زمانی بررسی می‌شوند تا روندهای واقعی به درستی آشکار گردد. از نظر واحد تحلیل، پژوهش حاضر در سطح کلان ملی متمرکز است، زیرا توسعه پساجنگ در ایران موضوعی ملی و فراگیر است که ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را در سطح کشور در برمی‌گیرد. با این حال، در بخش کیفی، سطح تحلیل ممکن است به حوزه‌های خاصی مانند سیاست‌گذاری اجتماعی یا بازسازی اقتصادی محدود شود تا جزئیات بیشتری به دست آید.

انتخاب رویکرد ترکیبی در این پژوهش علاوه بر تقویت استحکام روش شناختی، امکان آن را فراهم می آورد که پرسش اصلی پژوهش از زوایای مختلف بررسی شود. پرسش اصلی که ناظر بر ویژگی ها و جایگاه توسعه در جمهوری اسلامی ایران پس از جنگ دوازده روزه است، تنها با اتکا به داده های کمی و کیفی به تنهایی پاسخ داده نمی شود. بلکه نیازمند آن است که از یک سو شاخص های عینی و عددی توسعه بررسی شوند و از سوی دیگر، ابعاد معنایی و گفتمانی توسعه در سطح سیاست گذاری مورد تحلیل قرار گیرند. بدین ترتیب، روش شناسی پژوهش حاضر با تلفیق داده های کمی و کیفی و با استفاده از منابع و ابزارهای متنوع، سعی دارد تصویری جامع، معتبر و علمی از جایگاه توسعه در جمهوری اسلامی ایران پس از جنگ دوازده روزه ارائه دهد. این رویکرد، نه تنها یافته ها را از نظر علمی مستدل تر می کند، بلکه آن ها را از نظر کاربردی نیز برای سیاست گذاران و تصمیم گیران ارزشمندتر خواهد ساخت.

یافته های پژوهش

این بخش تصویری روشن از یافته های تحلیل داده های کیفی و کمی پژوهش ارائه می دهد. یافته ها بیانگر دگرگونی نگرش و زبان سیاست گذاری توسعه ای جمهوری اسلامی ایران پس از جنگ دوازده روزه است؛ به گونه ای که توسعه دیگر به برنامه ای صرفاً اقتصادی محدود نیست، بلکه به عنوان ضرورتی ملی و درهم تنیده با ابعاد اجتماعی، نهادی و فضایی مطرح می شود. بر این اساس، مرور اسناد سیاسی به روز شده نشان می دهد توسعه در پیوندی تنگاتنگ با تاب آوری اجتماعی، عدالت فضایی و پاسخ گویی نهادی قاب بندی شده است. تبلور این تغییر رویکرد را می توان در اسناد بالادستی مانند «سند ملی آمایش سرزمین با افق ۱۴۲۴» مشاهده کرد؛ سندی که راهبردهای توسعه متوازن را تبیین کرده و بر هم پیوندی سیاست های تولیدی، اجتماعی و زیست محیطی و هماهنگی تصمیمات در سطوح ملی و استانی تأکید دارد. این سند، به ویژه در بخش سیاست های توزیع فضایی جمعیت و فعالیت ها، بستری برای بازسازی عادلانه و کارآمد زیرساخت ها در دوره پساجنگ فراهم می آورد (سند ملی آمایش سرزمین، ۱۳۹۹-۱۴۰۰). در لایه اقتصادی، تحلیل توصیفی نماگرها و گزارش های مستقل نشان می دهد که اقتصاد پس از یک شوک اولیه، روند بازگشت تدریجی را تجربه کرده است؛ الگویی که در ادبیات تطبیقی پسمانزعه نیز به کرات گزارش می شود. «گزارش فصلی تحولات اقتصاد ایران» (پاییز ۱۴۰۳) با اتکا به سری های بانکی و بودجه ای، ضمن ارائه تصویری تازه از بخش های واقعی و مالی، بر تداوم فشارهای قیمتی، نوسان سرمایه گذاری بخش خصوصی و ضرورت ایجاد چارچوب های پیش بینی پذیر مالی جهت تقویت سمت عرضه دلالت دارد. این گزارش هم زمان بر اهمیت پروژه های پیشران زیربنایی و بهبود انتظارات سرمایه گذاری تأکید می کند (مرکز تحقیقات اقتصادی بانک خاورمیانه، ۱۴۰۳).

هم راستا با این یافته ها، داده های برخط «درگاه ملی داده» درباره شاخص قیمت کالاهای صادراتی ۱۴۰۳ (به عنوان سنج فشار بیرونی بر بنگاه ها) نشان می دهد نا اطمینانی قیمت های صادراتی، ضرورت «مصون سازی» سیاست های بازسازی تولیدی را برجسته کرده است؛ بر این اساس، تاب آوری زنجیره تأمین، به ویژه در صنایع وابسته به واردات واسطه ای، اهمیت مضاعفی می یابد (بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران/ درگاه ملی داده، ۱۴۰۳).

از منظر محیط کسب و کار و هزینه‌های مبادله، با وجود تنوع سنجه‌های پیمایشی، جمع بندی مصاحبه‌های این پژوهش (با خبرگان و فعالان بخشی) و گزارش‌های تحلیلی مستقل نشان می‌دهد سه عامل «بی‌ثباتی مقرراتی»، «دشواری دسترسی به تأمین مالی» و «پیش‌بینی‌ناپذیری قیمت نهاده‌ها» بیشترین نقش را در تشدید ریسک بنگاه‌ها داشته‌اند. این سه‌گانه که در گزارش‌های پایش بخش خصوصی نیز تکرار شده، غیرمستقیم بر ضرورت ایجاد «چارچوب‌های شفاف مالی و مقرراتی» برای پیشبرد بازسازی دلالت دارد (گزارش فصلی تحولات اقتصاد جمهوری اسلامی ایران، ۱۴۰۳). در بعد اقتصادی، داده‌های کمی مربوط به رشد سرمایه‌گذاری و شاخص‌های تولیدی نشان می‌دهد که اولویت با پروژه‌های زیربنایی و بازگشت ظرفیت‌های تولیدی بوده است. (مرکز آمار ایران ۱۴۰۲) با این حال، در مقایسه با دوره‌های بازسازی دهه ۱۳۶۰، سیاست‌های کنونی بیش از گذشته به عدالت منطقه‌ای و جلوگیری از تمرکز منابع در کلان شهرها توجه دارند. این تغییر را می‌توان درسند ملی آمایش سرزمین مشاهده کرد که به صراحت بر توزیع متوازن جمعیت و فعالیت‌های اقتصادی در استان‌ها تأکید دارد. (سازمان برنامه و بودجه، ۱۴۰۰).

در لایه اجتماعی-انسانی، شواهد کیفی متون سیاستی و پیمایش‌های نهادی جدید، گویای تغییرات ظریفی در متغیرهای اعتماد نهادی، امید اجتماعی و مشارکت است. «گزارش ملی رصد وضعیت فرهنگی و اجتماعی کشور» (پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، ۱۴۰۲) نیز ضمن بررسی این مؤلفه‌ها و عدالت ادراک‌شده، بر حساسیت آن‌ها به شوک‌های اقتصادی-سیاسی و اهمیت پاسخ‌گویی سیاسی و عدالت رویه‌ای تأکید دارد. همسو با این گزارش، یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد عدم پیوند بازسازی کالبدی با مداخلات اجتماعی-حمایتی و گفت‌وگوی دولت-جامعه، به سایش سرمایه اجتماعی و افزایش بازگشت‌پذیری شوک‌ها می‌انجامد (پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، ۱۴۰۲). یافته‌های حوزه فقر و نابرابری فرصت نیز بر بُعد انسانی توسعه پساجنگ تأکید دارند. گزارش «پایش ابعاد فقر ۱۴۰۲: فقر آموزشی» (مرکز پژوهش‌های مجلس) با استناد به داده‌های رسمی، پیوند فقر درآمدی و آموزشی را مستند کرده و نشان می‌دهد بازماندگی از تحصیل و افت کیفیت سرمایه انسانی در برخی مناطق، ریسک نابرابری‌های نسلی را می‌افزاید؛ غفلت از این پیامد می‌تواند اثربخشی میان‌مدت پروژه‌های زیربنایی را کاهش دهد (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۴۰۲/۱۴۰۴).

از منظر توسعه منطقه‌ای و عدالت فضایی، اسناد برنامه‌ای و مطالعات دانشگاهی بر ضرورت گذار از تمرکزگرایی به سرمایه‌گذاری استان‌محور و خوشه‌ای تأکید دارند. این راهبرد با مهار تمرکز در کلان‌شهرها و توزیع متوازن فرصت‌ها، افزون بر بهبود شاخص‌های رفاهی، ریسک‌های امنیت اجتماعی ناشی از حاشیه‌نشینی و مهاجرت فشرده را تعدیل می‌کند. پژوهش‌های موردی استانی نیز مؤید آن است که تعادل بخشی فضایی، بازده بازسازی را افزایش می‌دهد (یاسوری، ۱۳۹۷). یافته‌ای مکمل بر ضرورت پیوند مداخلات ملی و ابتکارات محلی اشتغال‌محور دلالت دارد. مطالعه میدانی محرومیت‌زدایی و توسعه پایدار در سیستان و بلوچستان (با مشارکت دانشگاه و نهادهای پشتیبان) نشان می‌دهد موفقیت این مداخلات مستلزم تلفیق طرح‌های اشتغال، مهارت‌افزایی و شبکه‌سازی بنگاه‌های خرد و متوسط با پروژه‌های زیرساختی است؛ به گونه‌ای که زیرساخت‌های ارتباطی و انرژی در خدمت توسعه خوشه‌های محلی و ارتقای معیشت قرار گیرند (پژوهشکده مطالعات اقتصادی / مرکز تعاملات بین‌المللی علم و فناوری، ۱۴۰۲).

در بُعد رفاه و مالیه عمومی به عنوان پیشران توسعه، پژوهش های جدید نشان می دهند کانال های بیمه ای و سیاست های حمایتی (به ویژه پایداری صندوق ها و هدفمندی حمایت ها) نقش مؤثری در بهبود اشتغال و کیفیت رشد دارند. این رهیافت در دوره پساجنگ از دو جهت اهمیت می یابد: نخست، کاهش مخاطرات معیشتی خانوارهای آسیب پذیر در دوره گذار؛ و دوم، آزادسازی ظرفیت مصرف و سرمایه گذاری خرد برای تقویت تقاضای مؤثر (فصلنامه رفاه اجتماعی، ۱۴۰۲). در سطح اجتماعی و نهادی، یافته های کیفی پژوهش اهمیت سرمایه اجتماعی و تاب آوری جوامع محلی را نشان می دهد. بسیاری از مصاحبه شوندگان بر این باور بودند که بدون بازسازی اعتماد عمومی و ارتقای مشارکت اجتماعی، هیچ پروژه ای در بلندمدت پایدار نخواهد ماند (اکبری، ۱۴۰۱).

در حوزه ظرفیت سازی نهادی و حکمرانی اجرا، تلفیق تجارب داخلی و بین المللی (به ویژه در ساخت قابلیت دولت در محیط های پسا منازعه) نشان می دهد همراهی ارتقای ظرفیت اجرا با شفافیت بودجه ای، پاسخ گویی و نتیجه محوری، کارایی تخصیص و کیفیت خدمات را بهبود بخشیده و بازسازی را هموار می کند؛ در غیر این صورت، پروژه های پرهزینه فاقد بازدهی پایدار خواهند بود. در همین راستا، راهبرد صندوق بین المللی پول برای کشورهای شکننده نیز بر ظرفیت سازی آماری- مالی، چارچوب های مالی پیش بینی پذیر و تقویت نهادهای سیاست گذار تأکید دارد؛ الزاماتی که در دوره پسا جنگ برای پشتیبانی از بودجه عمرانی، مدیریت بدهی و پایداری مالی حیاتی اند (IMF, 2022/2023).

در بررسی تطبیقی، تجارب جهانی بازسازی پسا منازعه بر سه رکن «امنیت و اعتماد»، «ظرفیت سازی نهادی» و «معیشت و سرمایه گذاری محلی» و همچنین توالی و هم زمانی آن ها تأکید دارند. بازسازی کالبدی زود هنگام بدون سازوکارهای فراگیر و گفت و گو، پایداری نتایج را تهدید می کند؛ اما هم سویی پروژه های زیربنایی با سیاست های اجتماعی و اصلاحات نهادی، نوسان پذیری را کاهش و اثرگذاری را بسط می دهد. با تعمیم این منطق به ایران پس از جنگ دوازده روزه، یافته های پژوهش حاضر سه محور عملیاتی را برجسته می کند: ۱- ترکیب پروژه های سرمایه ای با پیوست های اجتماعی- مهارتی و پایش استانی آن ها؛ ۲- تدوین چارچوب های مالی پیش بینی پذیر و شفاف (نظیر گزارشگری منظم هزینه ها و بدهی ها) برای کاهش نا اطمینانی بخش خصوصی؛ ۳- تمرکز بر خوشه های محلی و اتصالشان به زنجیره های ملی- صادراتی به منظور کاهش آسیب پذیری معیشتی و ارتقای بهره وری. افزون بر این، شواهد اسناد آمایشی و علمی نشان می دهد سیاست گذاری تفاضلی استان محور (مبتنی بر شناخت دقیق زیست بوم اعم از آب، انرژی، بازار کار، مرز و فناوری) در تسریع ترمیم و کاهش نابرابری های فضایی نقشی کلیدی دارد. (سند ملی آمایش سرزمین؛ ۱۴۰۰/۱۳۹۹).

در سطح سیاست اجتماعی و سرمایه انسانی، شواهد اخیر فقر آموزشی و محرومیت های چند بعدی، ضرورت مداخلات هدفمند آموزشی- مهارتی را به عنوان مکمل بازسازی کالبدی (جهت مهار نا برابری های بین نسلی و تأمین نیروی کار عمرانی) نشان می دهد. با توجه به شکاف چشمگیر مهارتی منطقه ای، الحاق «پیوست مهارت و کار آفرینی محلی» به بسته های بازسازی استان محور، بازده اقتصادی- اجتماعی سرمایه گذاری ها را ارتقا می بخشد (مرکز پژوهش های مجلس، ۱۴۰۴/۱۴۰۲).

یافته های حوزه رصد و شفافیت نشان می دهد که افزایش دسترسی عمومی به داده های استاندارد و به هنگام (مانند درگاه های باز داده و گزارش های تحلیلی)، کیفیت گفت و گوی سیاستی، پاسخ گویی و هماهنگی بین بخشی در فرآیند بازسازی را بهبود می بخشد. از این رو، تقویت ظرفیت آماری و مالی که در اسناد بین المللی نیز پیش نیاز خروج از

«شکندگی» شناخته شده، با الزامات برآورد و پایش پروژه های بازسازی در ایران هم راستاست (درگاه ملی داده/ بانک مرکزی، ۱۴۰۳). سطح سوم تحلیل یعنی حکمرانی، شاید کلیدی ترین یافته پژوهش باشد. بررسی اسناد و مصاحبه ها نشان می دهد که هماهنگی نهادی، شفافیت مالی و ظرفیت سیاست گذاری تلفیقی نقش تعیین کننده ای در موفقیت توسعه پسا جنگ دارند. به ویژه پیش بینی پذیری مالی از سوی خبرگان و مدیران به عنوان شرط اصلی اجرای پروژه ها مطرح شده است. در شرایطی که بی ثباتی مالی می تواند سرمایه گذاری ها را بی اثر کند، توانایی دولت در ایجاد اعتماد میان ذی نفعان به منزله یک متغیر کلیدی مطرح شد (حاجیانی، ۱۴۰۰: ۲۹۶).

این مجموعه شواهد، به مثابه بازنمایی داده ها و نتایج تحلیل در این مرحله، نشان می دهد که دستور کار توسعه پس از جنگ دوازده روزه در جمهوری اسلامی ایران، در عمل حول پیوند سه لایه اقتصاد واقعی و زیرساخت، سرمایه انسانی - اجتماعی، و ظرفیت حکمرانی می گردد؛ و موفقیت عملیاتی آن، به هماهنگی نهادی، پیش بینی پذیری مالی و استان محوری تلفیقی وابسته است. این رویکرد به خوبی نشان می دهد که سیاست گذاری توسعه در جمهوری اسلامی ایران تنها در صورتی می تواند به نتایج پایدار منجر شود که سه رکن اساسی آن، یعنی اقتصاد مولد، سرمایه انسانی و اجتماعی توانمند، و حکمرانی کارآمد به صورت همزمان تقویت شوند. بررسی داده ها بیانگر آن است که بی توجهی به هر یک از این ارکان می تواند فرآیند بازسازی و توسعه را دچار وقفه یا انحراف سازد. بنابراین، یافته ها تصویر روشنی از این واقعیت ارائه می کنند که توسعه در این مقطع حساس تاریخی بیش از هر زمان دیگر نیازمند نگاهی یکپارچه، آینده نگر و مبتنی بر اجماع نهادی است؛ نگاهی که نه تنها به بازسازی زیر ساخت ها می پردازد بلکه در پی بازتولید اعتماد اجتماعی و ارتقای ظرفیت حکمرانی برای مواجهه با بحران های آتی است.

نتیجه گیری

تحولات ایران در دوران پس از جنگ دوازده روزه، فرصتی تازه برای بازاندیشی در مفهوم توسعه فراهم ساخته است. اگر در دهه های پیشین، توسعه غالباً به عنوان پروژه ای اقتصادی و کالبدی تعریف می شد، یافته های این پژوهش نشان می دهد که این مفهوم اکنون دچار دگرگونی بنیادین شده است. توسعه پسا جنگ دیگر صرفاً به معنای بازسازی فیزیکی خرابی ها نیست، بلکه باز آفرینی رابطه دولت و جامعه، ارتقای ظرفیت های نهادی و تقویت تاب آوری اجتماعی را نیز در بر می گیرد. بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش درباره چگونگی باز تعریف روند و جایگاه توسعه، پاسخی چند وجهی می یابد.

شواهد نشان می دهد که دستور کار توسعه کنونی در سه سطح درهم تنیده قابل تحلیل است. در سطح نخست (اقتصادی)، اگرچه احیای زیربناها و بازگشت ظرفیت های تولیدی در اولویت قرار دارد، اما رویکرد سیاست گذاران تغییر کرده و تمرکز بر «عدالت فضایی» و توزیع متوازن امکانات در استان ها پر رنگ تر شده است؛ به گونه ای که توسعه نه صرفاً رشد کمی، بلکه رشدی توزیع شده دیده می شود. در سطح دوم (اجتماعی-نهادی)، مشخص شد که پایداری پروژه های زیربنایی در گرو احیای اعتماد نهادی، مشارکت عمومی و سرمایه اجتماعی است. پیوند میان توسعه و تاب آوری اجتماعی، به ویژه در مناطق جنگ زده، اکنون به یکی از ارکان اصلی برنامه ریزی بدل

شده است. در سطح سوم (حکمرانی)، هماهنگی میان بخشی، شفافیت و پیش بینی پذیری مالی به عنوان شروط اساسی موفقیت شناخته شدند؛ چراکه بی ثباتی مقرراتی می تواند اثربخشی هرگونه سرمایه گذاری را خنثی کند. تجربه تاریخی دیگر کشورهای پسا جنگ نشان می دهد که تقلیل توسعه به بازسازی فیزیکی، جوامع را به سرعت در چرخه بحران های سیاسی و اجتماعی گرفتار می کند. در مقابل، حرکت ایران به سمت الگویی سه بعدی و تلاش برای جلوگیری از وابستگی مالی و نهادی، نشان دهنده گذار به سوی توسعه ای درون زا و پایدار است. به این ترتیب، فرضیه پژوهش مبنی بر باز تعریف توسعه از یک مدل تک بعدی به مدلی در پیوند همزمان با ابعاد اقتصادی، اجتماعی و نهادی تأیید می شود.

از منظر کاربردی، یافته های پژوهش بر ضرورت سرمایه گذاری هم زمان در هر سه رکن اقتصاد، اجتماع و حکمرانی دلالت دارند. نهادینه سازی سازوکار مشارکت مردمی، استقرار چارچوب های مالی با ثبات برای جلب اعتماد عمومی و خصوصی، و تمرکز بر عدالت فضایی در تخصیص منابع، توصیه هایی راهبردی برای سیاست گذاری در سطح ملی و محلی محسوب می شوند.

در نهایت، با وجود دستاوردهای این مطالعه، محدودیت هایی نظیر دشواری دسترسی به داده های میدانی و کمبود سری های زمانی به هنگام استانی، تحلیل را با چالش هایی مواجه ساخت. با این حال، نتایج این پژوهش می تواند مسیر را برای مطالعات آتی (از جمله بررسی تطبیقی استان های درگیر و غیر درگیر، ارزیابی نقش جامعه مدنی در فرایند بازسازی و تحلیل سیاست های مالی برای ارتقای پیش بینی پذیری اقتصادی) هموار سازد و به ارتقای کیفیت سیاست گذاری توسعه کمک کند.

فهرست منابع فارسی

- احمدی، علی (۱۳۹۰)، بازسازی پس از جنگ در ایران، تهران: نشر قومس
- احمدی، مهدی (۱۳۹۸)، سرمایه اجتماعی و توسعه در ایران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- اکبری، محمد (۱۴۰۱)، سرمایه اجتماعی و تاب‌آوری در جوامع محلی ایران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی
- امینی، حمیدرضا (۱۳۹۸)، نظریه‌های توسعه در ایران معاصر، تهران: انتشارات سمت
- بازرگان، عبدالکریم (۱۳۹۸)، روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، تهران: سمت
- بانک خاورمیانه، مرکز تحقیقات اقتصادی (۱۴۰۳)، گزارش فصلی تحولات اقتصاد ایران (پاییز ۱۴۰۳)، تهران: بانک خاورمیانه
- بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران (۱۴۰۳)، شاخص قیمت کالاهای صادراتی ۱۴۰۳ (درگاه ملی داده‌های باز)، تهران: بانک مرکزی
- پژوهشکده فرهنگ، هنر و ارتباطات (۱۴۰۲)، گزارش ملی سالانه رصد وضعیت فرهنگی و اجتماعی کشور (۱۴۰۲)، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- حاجیانی، اسماعیل (۱۴۰۰)، حکمرانی و توسعه در ایران معاصر، تهران: نشر نی
- حافظنیا، محمدرضا (۱۳۹۶)، روش تحقیق در علوم انسانی، تهران: انتشارات سمت
- حسن کاظمی و همکاران (۱۳۹۵)، بازسازی و توسعه اقتصادی پس از جنگ ایران و عراق، فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی ایران، ۲۰ (۲)
- دلاور، علی (۱۳۹۳)، مبانی نظری و علمی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی، تهران: رشد
- رحمانی، علی (۱۴۰۲)، گفتمان توسعه در سیاست‌گذاری کلان ایران، تهران: نشر نی
- رحیمی، مهدی (۱۳۹۷)، توسعه و امنیت در ایران معاصر، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- رحیمی، سمیه (۱۴۰۱)، توسعه و امنیت در ایران پس از بحران‌های منطقه‌ای، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- سازمان برنامه و بودجه (۱۴۰۰)، سند ملی آمایش سرزمین، تهران: معاونت آمایش و توسعه سرزمین
- سازمان برنامه و بودجه کشور (۱۴۰۴)، گزارش عملکرد قانون برنامه ششم توسعه کشور در سال ۱۴۰۲، تهران: پایگاه اطلاع‌رسانی دولت
- ساعی، محمود (۱۳۹۸)، نهادگرایی و توسعه پایدار در ایران، تهران: انتشارات قومس.
- سرمد، زهره؛ بازرگان، عبدالکریم و حجازی، الهه (۱۳۹۶)، روش‌های تحقیق در علوم رفتاری، تهران: سمت
- سعیدی، حسین (۱۳۹۶)، امنیت و توسعه پایدار در ایران: رهیافت‌های بومی، تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- صادقی، محمد (۱۴۰۱)، بازتعریف رابطه دولت و جامعه در ایران معاصر، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی
- عابدی، حمید (۱۴۰۰)، سیاست‌گذاری توسعه و مشروعیت سیاسی در ایران، قم: انتشارات بوستان کتاب

- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۵)، *فرهنگ و توسعه در ایران*، تهران: نشر نی
- قدرتی، محسن (۱۳۹۷)، *بازسازی پس از جنگ و توسعه پایدار در خاورمیانه*، تهران: انتشارات قومس
- قاسمی، رضا (۱۳۹۹)، *بازسازی اقتصادی پس از جنگ‌ها: تجربه ایران*، *فصلنامه اقتصاد و توسعه ایران*، ۲۸ (۳)
- مرکز آمار ایران (بی‌تا)، *حساب‌های اقتصادی (حساب‌های ملی فصلی و سالانه)*، تهران: مرکز آمار ایران
- مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۴۰۲)، *پایش ابعاد فقر: فقر مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی* (۱۴۰۲)، تهران
- موسوی، حسن (۱۳۹۷)، *امنیت و توسعه در ایران معاصر*، تهران: انتشارات قومس
- نصیری، علی (۱۴۰۰)، *عدالت قضایی و سیاست‌گذاری توسعه‌ای در ایران*، اصفهان: جهاد دانشگاهی
- یاسوری، بهرام (۱۳۹۷)، *راهبرد توسعه منطقه‌ای در ایران*، پژوهش‌های مدیریت و برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای، ۲۵ (۳)

List of English Resources

- Barakat, Sultan. (2005), **After the Conflict: Reconstruction and Development in the Aftermath of War**, London: I.B. Tauris
- Chandler, D. (2000), **Bosnia: Faking democracy after Dayton**, London: Pluto Press
- Dodge, T. (2012), **Iraq's future: The aftermath of regime change**, *Adelphi Series*, 52 (428)
- Dos Santos, Theotonio. (1972), **The crisis of development theory and the problem of dependence in Latin America**. In H. Bernstein (Ed.), *Underdevelopment and Development*. Harmondsworth, Penguin.
- Huntington, Samuel P. (1968), **Political Order in Changing Societies**, New Haven, CT: Yale University Press
- International Monetary Fund (IMF) (2022), **The IMF Strategy for Fragile and Conflict-Affected states (FCS)**, Washington, DC: IMF.
- Rostow, Walt Whitman. (1960), **The Stage of Economic Growth: A Non-Communist Manifesto**, Cambridge: Cambridge University Press
- Suhrke, A. (2011), **When more is less: The international project in Afghanistan**, London: Hurst
- United Nations Development Programme (UNDP). (1994), **Human Development Report 1994**, New York: Oxford University Press
- United Nations Development Programme (UNDP). (2023/2024), **Human Development Report 2023/24**
- Uvin, P. (2001), **Reading the Rwandan genocide**, *International Studies Review*, 3(3)
- World Bank. (2011), **World Development Report 2011: Conflict, Security, and Development**. Washington, DC: World Bank

Reframing the Position of Development in Iran after the Twelve-Day War

Arezoo Rahimi¹

Abstract

The Twelve-Day War, as a pivotal crisis in Iran's contemporary history, profoundly transformed the nation's economic and social landscape while fundamentally altering the framework of national policymaking. The aftermath of this conflict necessitated a shift toward urgent reconstruction and economic reorganization, elevating socio-economic challenges into primary political priorities. This study seeks to answer: what form did post-war development take in Iran, and how did it reshape the structure and orientation of public policy?

The research argues that post-war development transcended a purely technical process of physical reconstruction, emerging instead as a dominant national strategy. The central hypothesis suggests that in the post-war Islamic Republic of Iran, development evolved into a comprehensive political project rather than a mere recovery plan. Rather than focusing exclusively on infrastructure, these policies pursued multifaceted objectives: systemic reform, social stabilization, and the enhancement of state capacity. Consequently, development served as a strategic mechanism for addressing accumulated crises and managing social demands. Ultimately, it became the central axis of governance, providing a key framework for redefining the complex relationship between the state, society, and economic processes in the post-war era.

Keywords: Development, Contemporary Iran, The Twelve-Day War, Economic

¹ - Department of Political Science, Ka.C., Islamic Azad University, Karaj, Iran
Rahimi.arezoo@ymail.com